

از کربلا چه آموختیم!؟

کاری
از

فاطمه الیهاری
www.kindfather.ir



قسمت اول

- خواست امام، خواست خدا.....

قسمت دوم

- اطاعت امام، اطاعت خدا.....

قسمت سوم

- امامان هدایت.....

قسمت چهارم

- امامان ضلالت.....

قسمت پنجم

- امام، کشتی نجات.....

قسمت ششم

- امام، نفس مطمئنه.....

قسمت هفتم

- قدرت امام، قدرت الهی.....

«ای معاویه! من قصد نبرد با تو را ندارم، اگرچه گمان نمی کنم در نزد خداوند برای این ترک جهاد عذری وجود داشته باشد و من برای این امت، فتنه ای عظیم تر از حکومت تو نمی شناسم!» (اعلام

الوری/باب ۲/فصل ۴)

این کلام حضرت اباعبدالله الحسین(ع)، سالار شهیدان کربلاست. او در برخورد با معاویه این حاکم منافق و دین ستیز با قاطعیت اعلام می فرماید که به هیچ وجه قصد نبرد با وی را ندارد. لکن دیدیم که با مرگ معاویه و روبرو شدن با حکم بیعت یزید، امام از قبول فرمان وی سر باز زده و بر این امتناع خویش تا آنجا پافشاری می کند که جان مقدس خویش را بر سر آن می نهد.

و پیش از آن نیز، امام حسن مجتبی(ع) به هنگام مواجهه با پیشنهاد صلح معاویه -این غاصب حيله گر- در مقابل مردم بی وفا و عهدشکن و راحت طلبی که از یاری امام زمان شان و جنگیدن در رکاب او سر باز می زنند، به سخن رانی ایستاده و چنین اتمام حجت می نماید:

«آگاه باشید! معاویه ما را به چیزی فرا می خواند که در آن از عزّت و انصاف خبری نیست. اینک اگر شما آمادگی کشته شدن دارید، مقاومت می کنیم و خدای را به دآوری می گیریم و اگر زندگی را دوست دارید، می پذیریم و رضایتتان را جلب می کنیم.» (بحار الانوار/ج ۴۴/ص ۲۱/ح ۵)

و سرانجام نیز به ناچار صلح ناخواسته را می پذیرند.

و اگر از این هم عقب تر برویم، امیرالمؤمنین علی(ع)، ابرمردی که در جنگ ها، در پیش روی پیامبر خدا(ص) شجاعانه نبرد نموده و کافران و مشرکین را بر خاک می افکند، پس از پیامبر(ص) در مقابل غاصبان حق خود و قاتلان همسرش -دخت پیامبر اکرم(ص)-، خار در چشم و استخوان در گلو، سکوت می کند. همان بزرگوار بعدها در عصر حکومت خود در مقاطع مختلف عکس العمل های متفاوتی نشان می دهند. زمانی در صفین به حکمیت تحمیلی تن داده و زمانی نیز در نهروان، شمشیر خویش را از خون خوارج سیراب می سازند... .

و اما بعد از واقعه کربلا نیز می بینیم که حضرت زین العابدین امام سجاد(ع)، اکثر عمر خویش را به دعا و عبادت اشتغال داشته است. و امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، محفل درس و بحث و مناظره تشکیل داده و دانشمندان و فقیهان بسیاری را تربیت نموده و برای تبلیغ علوم دینی به سراسر جهان می فرستادند.

و یا اینکه بعدها امام رضا(ع) را می بینیم که ولایت عهدی مأمون را پذیرفته و به امر او به خراسان سفر می کند... .

به راستی چرا ائمه اطهار(ع)، این پیشوایان صادق که گفتار و رفتار و سیره و راه و رسم زندگی آن ها، اسوه های شایسته ای برای ما بوده و به پیروی و اطاعتشان امر شده ایم، هریک در زمان خویش، راه و روشی خاص خود را پیش گرفته و به گونه ای متفاوت عمل کرده اند؟! چرا یکی از آن ها برجای نشسته و صلح نموده و دیگری از بیعت سرباز زده و دست به شمشیر برده و سرسختانه از تصمیم خود دفاع نموده است؟! چرا همه ی آنان در مقابل غاصبان حق و ظالمان ستمگر به یک نحو رفتار ننموده و شمشیر برنگرفته و ن جنگیده اند؟! یا آنکه همگی از در آشتی و سازش در نیامده اند؟! و به راستی تکلیف امروز ما چیست؟! و به روش کدام یک از ایشان مکلفیم?!

این سوالی است که آن بزرگواران خود پاسخگویش بوده اند:

امام صادق(ع) فرمودند:

«خدای عز و جل پیش از وفات پیغمبر اکرم(ص) مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این است وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو.

پیغمبر(ص) گفت: ای جبرئیل! نجیبان کیانند?!

فرمود: علی بن ابی طالب(ع) و اولادش.

و بر آن مکتوب چندین مُهر بود از طلا. پیغمبر(ص) آن را به امیرالمومنین(ع) داد و دستور فرمود که یک مُهر آن را بگشاید و به آنچه در آن است عمل نماید.

علی(ع) یک مُهر را گشود و به آن عمل کرد. پس آن را به حسن(ع) داد. او هم یک مُهر را گشود و به آن عمل کرد. سپس آن را به حسین(ع) داد. او نیز یک مُهر را گشود و دید که در آن نوشته است:

با قومی به سوی شهادت برو، برای آن ها شهادتی جز با تو نیست و نفس خود را به خدای عز و جل بفروش.

او هم انجام داد. سپس آن را به علی بن الحسین(ع) داد. او نیز یک مُهر را گشود و دید در آن نوشته است:

سر به زیر انداز و خاموشی گزین و در خانه ات بنشین و پروردگارت را عبادت کن تا آنکه مرگت فرا رسد.

او هم انجام داد. سپس آن را به پسرش مجد بن علی داد. او یک مُهر را گشود و دید که نوشته است:

مردم را حدیث گو و فتوا بده و بجز از خدای عز و جل نترس. هیچ کس علیه تو راهی نیابد.

او هم عمل کرد. سپس آن را به پسرش جعفر(ع) داد. او هم مَهْری را
گشود و دید در آن نوشته است:

مردم را حدیث گوی و فتوا بده و علوم اهل بیت را منتشر کن و پدران
نیکو کارت را تصدیق نما و جز از خدای عز و جل مترس که تو در پناه و
امانی.

او هم عمل کرد. سپس آن را به پسرش موسی(ع) داد و همچنین
موسی(ع) به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی(عج) این
چنین است.» (کافی/ج۲/ص۳۰/ح۲)

لذا بنا بر آنچه از مجموع روایات در می یابیم ائمه اطهار(ع)، هرگز برای
خود، میل و آرزو و خواست و سلیقه ای جز آنچه پروردگارشان اراده
نموده نداشته اند و جز در مسیر جلب رضایت او تلاشی نکرده و قدمی
برنداشته اند. اگرچه اکثر اوقات این شیوه ی عملکرد آن بزرگواران با
تمایل و خواسته مردم جامعه مغایرت داشته و جز اصحاب خاص و یاران
برگزیده که از ایمان و تقوا و فهم بالایی برخوردار بوده اند، بقیه مردم به
امر امام زمانشان گردن ننهادند و سر تسلیم فرود نمی آورده اند.

به هر حال امروز که حجت زمان ما، حضرت مهدی(عج) می باشند و در
عهد ولایت و امامت آن حضرت به سر می بریم و بنا بر اقتضای مصالح

الهی، جهان هستی با پدیده ی عظیم غیبت امام و به تأخیر افتادن
واقعه ی ظهور روبرو می باشد، نباید فراموش کنیم که مولای ما نیز،
همانند پدران بزرگوارشان، تسلیم مشیّت و خواست پروردگار بوده و
کاری بر خلاف رضای او انجام نمی دهد و به طول انجامیدن غیبت نیز بر
اساس مصلحت و خیرخواهی خداوندگار حکیم صورت پذیرفته و بی
تردید آن حضرت نیز به این امر تسلیم و راضی و خشنود می باشند.
امام صادق(ع) فرمودند:

«برای صاحب این امر، غیبتی است که چاره ای از آن نیست و آن
بدلایلی است که به ما اجازه ی افشاء آن داده نشده است. اجمال
حکمت آن، همان حکمت غیبت پیامبران پیشین است که دلیل اصلی آن
جز بعد از ظهور دانسته نمی شود. چنانچه حکمت کارهای شگفت
انگیز حضرت خضر برای حضرت موسی کشف نشد تا وقتی که از هم
جدا شدند... هنگامی که خداوند تبارک و تعالی را حکیم بدانیم، همه
افعال خدا را مطابق حکمت و مصلحت خواهیم دانست، اگرچه علت
برخی از آن ها بر ما روشن نباشد.» (روزگار رهایی/ص ۱۹۳)

پس چه زیبا و شایسته است که ما نیز به اصحاب اباعبدالله الحسین(ع)
تأسی نمائیم و از تسلیم و سرسپردگی کربلائیان درس گرفته و به طول
انجامیدن غیبت را ناخرسندانه به مولایمان نسبت ندهیم و مشقّت های
زمانه را گله مندانه به رخ او نکشیم و با کلمات شکوه آمیز، تقاضای

پایان غیبت و آمدنش را نداشته باشیم. بلکه صبر و تسلیم و رضا پیشه کرده و همانگونه که خود آن بزرگوار به ما آموخته دعا کنیم:

«پروردگارا ما را بر دین خود ثابت قدم بدار و بر طاعت خویش مشغول ساز و قلبم را نسبت به ولیّ خود نرم گردان، همو که خود، او را از خلق خویش پوشانده ای و به اجازه ی تو از خلقت غائب شده و منتظر فرمانت مانده است و تویی دانای بدون معلم و بدون آنکه کسی بتو خبر داده به آن وقتیکه در آن صلاح ولیّ تو باشد که به او اجازه دهی برای آشکار کردن امرش و برطرف کردن سیّئرش، پس مرا صبر و شکیبایی عطا کن بر آن تا نخواهم تعجیل آنچه را تأخیر نمودی و نه تأخیر آنچه را تعجیل کنی و نه پرده برداشتن آنچه تو پوشاندی و نه کاوش آنچه از آن کتمان کردی و نه ستیزه جویی در تدبیرت و نگویم برای چه و چگونه و چرا ولی امرت ظهور نمی کند با اینکه پرشده زمین از ستم و جور...».

(دعای عصر غیبت/مفاتیح الجنان)

قافله ای نورانی فروفته در هاله ای مقدّس در حالیکه فوج هایی از فرشتگان و کَرّوبیان آن را همراهی و مشایعت می نمایند، آرام و با تأتّی کوچه های مدینه را ترک گفته و به سمت خانه ی خدا و از آنجا تا کوفه ره می سپارد. این کاروان کوچک حسین بن علی(ع) است که به سرمنزل مقصود طّی طریق می کند.

او درحالی می رود که هدف رفتن خویش را به وضوح و روشنی تبیین فرموده:

«ماییم اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و ملائکه در خانه ی ما آمد و شد می کنند و خداوند در آفرینش ما را مقدّم داشت و مَهر خاتمیت را به وسیله ی ما نهاد. حال آنکه یزید مردی فاسق و شرابخوار است. مردم را به ناحق می کشد و به انواع گناهان و معاصی اقدام می نماید. بنابراین هرگز کسی مثل من، با کسی مثل او بیعت نمی کند.» (منتهی الآمال/ص ۲۵۶)

و نیز در حالی به مصاف سرنوشت می شتابد که حجت ها را بر همگان تمام نموده است. او در واپسین دقایق، کاغذ و قلم طلب نموده و چنین نگاشته است:

«... اما بعد، هرکس از شما با من باشد، شهید خواهد شد و

هرکس نباشد، به پیروزی دست نخواهد یافت...»

(بصائرالدرجات/ص ۴۸۱/ح ۵)

پیام حسین(ع) واضح است و مقصد روشن. با نیامدن چه چیزی را

برای خود حفظ خواهند کرد؟

در ماندن، نه خیری هست و نه گشایشی.

اگر بروند چطور؟

در اینصورت شهادت انتظارشان را می کشد.

شهادت چیست؟

آخرین و بالاترین پله ی بندگی و منتهای عبودیت و یک سگّوی

پرواز.

و این فوز عظیم را چه کسی پیش روی آنان قرار می دهد؟

امام. هم او که خود عابدترین مردم است. هم او که مظهر اطاعت

خداوند و تجسم بندگی است:

«ای جابر! سلام مرا به شیعیانم برسان و به آنان اعلام نما که بین ما و خداوند هیچ قرابتی نیست، کسی به او نزدیک نمی شود، مگر به اطاعت خداوند...» (امام باقر(ع)/بحار/ج۷۵/ص۱۸۲)

به یقین خالق هستی جز اطاعت و بندگی از آفریده های خود نمی خواهد، حتی از پیامبران و معصومین. و اطاعت از امام و ولی معصوم فرمان خداوند است و سرسپردگی محض در پیشگاه امام، منتهای بندگی آفریدگار و خداوند امتحان بندگانش را در پذیرش و اطاعت از وی قرار داده است:

«ای مجدد! من شما را وسیله ی آزمون خلق خود قرار داده، همه ی بندگانم و مخلوقاتم در آسمان و زمین و هرآنچه در آنهاست را به وسیله ی شما امتحان می کنم تا آنکه پاداش را در حق کسانی که مرا در مورد شما اطاعت می کنند کامل گردانم و عذاب و لعنت خود را نسبت به کسانی که در مورد شما با من مخالفت کرده و معصیت من را می کنند حلال گردانم و به وسیله ی شماست که پاک را از ناپاک جدا می کنم.» (بحار/ج۱۸/ص۳۹۹-۴۰۰)

و امیرالمومنین(ع) نیز چنین می فرماید:

«همانا خداوند به وسیله ی من بندگانش را مورد امتحان قرار می دهد.» (روضه ی کافی/خطبه ی وسیله)

و در زیارت جامعه ی کبیره چنین خطاب به اهل بیت(ع) می کنیم:

«شما آن بابی هستید که مردم به آن امتحان می گردند»

آری این امام است که فراخوان شهادت داده و چه آزمون غریبی
است کربلا! کاروان آهسته و منزل به منزل می رود و خبر کوچ
سرخ حسینیان در هر شهر و دیاری می پیچد.

و اما مردم :

گروهی دلسوزانه لب به نصیحت و خیرخواهی گشوده و
حسین(ع) را از شمشیرهای آخته ای که انتظارش را می کشند،
بیم داد و به ترک رفتن دعوت می کند.

گروهی از مسیر کاروان دور شده و خود را مخفی می کنند تا
چشم در چشم فرزند پیامبر(ص) نشده و شرم حضور باعث
پیوستنشان به قافله نگردد.

گروهی نیز به محض گرفتن پیام امام زمانشان بی درنگ به او
پیوسته و خود را برای جانفشانی در پیش رویش آماده می سازند
تا خدا را به برترین عبادت ها -شهادت- بندگی کرده باشند.
و این پیوستن ها و گسستن ها تا آخرین لحظات ادامه دارد.

اکنون که عصر غیبت است، آزمون و امتحان به اطاعت از امام همچنان پابرجاست. لکن آیا اطاعت از امام زمان(ع) امروز به چه و معناست و فرمان آن حضرت در این برهه از زمان چه می باشد؟!

احادیث و روایات به ما می گویند که امروز فرمان ایشان، انتظار است. آن هم انتظاری توأم با تقوی و ورع.

«...ای جابر! کسی که خدا را اطاعت نموده و حب ما را داشته باشد، او ولیّ ماست و کسی که خداوند را عصیان نماید، محبت ما برایش سودی نخواهد داشت.» (ادامه کلام امام

باقر(ع)/بحار/ج۷۵/ص۱۸۳)

امام باقر(ع) فرمودند:

«ما را به ورع و دوری از محرّمات یاری کنید، همانا هرکس خداوند عزّ و جلّ را با داشتن ورع ملاقات کند، خداوند در کار او گشایش می دهد، به درستی که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: کسانی که خدا و رسول او را اطاعت کنند با کسانی که در جوار قرب الهی از رحمت های او برخوردارند، یعنی انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین همنشین خواهند بود.» (کافی/ج۲/ص۷۸/ح۱۲)

ابابصیر می گوید که روزی امام صادق(ع) فرمود:

«آیا به شما خبر ندهم از آن عملیکه خداوند عزّ و جلّ غیر از آن را
از بندگان نمی پذیرد.

عرض کردم: بله.

پس فرمود: شهادت به یگانگی خداوند و اینکه مجد(ص) بنده و
فرستاده ی اوست و اقرار به آنچه خداوند امر فرموده و نیز پذیرش
ولایت ما و به خصوص بیزاری جستن از دشمنان ما ائمه و تسلیم
شدن به امر ما و پرهیزکاری و ورع و نیز کوشش و صبر و انتظار
مهدی قائم(عج).

همانا برای ما دولتی است که خداوند هرگاه بخواهد آن را خواهد
آورد.

سپس فرمود: هرکس دوست دارد که از اصحاب قائم(عج) باشد
پس انتظار بکشد و عمل خود را با ورع و محاسن اخلاق توأم
نماید. پس چنین کسی منتظر خواهد بود و اگر بمیرد پیش از آنکه
قائم ما قیام نماید برایش اجری خواهد بود مانند اجر کسی که او
را درک کرده باشد. پس جدیّت بخرج دهید و منتظر باشید. گوارا
باشد برای شما ای گروه مورد رحمت خداوند.» (غیبت

نعمانی/باب ۱۱/ص ۲۰۰)

آری آن روز کاروان اندک اندک به میعادگاه سرخ خود نزدیک تر می
شد و نسیم رفتن گرم تر می وزید و عطر شهادت واضح تر به
مشام می رسید... و آنانی که آمدنی و ماندنی نبودند، پیش از
آنکه فرصت از دست برود، تغییر مسیر داده و امام زمانشان را ترک
می گفتند و در مقابل، گروهی دیگر میخ خیمه ها را از جا کنده و
در خیمه گاه حسین(ع) برپا می کردند... .

اما امروز در میدان و آزمونگاه انتظار و ورع خیمه ی ما کجا
برپاست؟!

در غدیر خم بود که رسول خاتم(ص) پیام پروردگار خود را به آهنگی
رسا بر گوش جهانیان طنین انداز ساخته و به همگان اعلام نمود
که:

«ای مردم! علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، ثقل اصغرند و قرآن
ثقل اکبر است. هر یک از این دو از دیگری خبر می دهد و با آن
موافق است. آنها از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر
من وارد شوند. بدانید که آنان امین های خداوند بین مردم و
حاکمان او در زمین هستند...» (خطابه ی غدیر)

لیک پس از او چه زود تلاطم امواج سهمگین فتنه ها و حوادث، این
دو ثقل سفارش شده ی پروردگار را به ورطه ی سرخ کربلا
کشانید و در محاصره ی شمشیرهای صیقل خورده قرار داد. آیا آن
مردم، حسین(ع) -این حجت خدا و پاره ی تن رسول(ص)- را نمی
شناختند و از حسب و نسب وی بی خبر مانده بودند؟! حال آنکه
آن روز، ندای ملکوتیش در کران تا کران نینوا می پیچید که همگان
را مورد خطاب قرار داده و می پرسید:

«شما را به خدا آیا مرا می شناسید؟!»

گفتند: آری تو فرزند و سبط رسول خدایی.

فرمود: شما را به خدا می خوانم، آیا می دانید که جدّ من رسول

خداست؟!

گفتند: آری.

فرمود: شما را به خدا آیا می دانید که مادرم فاطمه ی زهرا دختر

مجد مصطفی است؟!

گفتند: آری.

فرمود: شما را به خدا آیا می دانید که پدرم علی بن ابی طالب

است؟!

گفتند: آری.

فرمود: شما را به خدا آیا می دانید که جدّه ام خدیجه، اول زن

مسلمان این امت است؟! گفتند: آری...» (فرهنگ جامع سخنان

امام حسین(ع)/ص(۴۸۴)

و نیز فرمود:

«اینک نسبت مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم، سپس به خود

باز آید و خویشتن را نکوهش کنید، بنگرید آیا شما را رواست که

مرا بکشید و حرمتم را هتک کنید؟!

...و اگر در آنچه گفتم شک دارید، آیا در اینکه من فرزند دختر پیامبر
شمایم نیز شک دارید؟! به خدا سوگند که در میان شرق و غرب
عالم، فرزند دختر پیامبری جز من -نه در شما و نه در غیر شما-
نیست. تنها منم که فرزند دختر پیامبر شمایم.» (فرهنگ جامع
سخنان امام حسین(ع)/ص ۴۷۴، ۴۷۵)

بی شک چنین بود. همه ی آن نامردمان حسین(ع) را به حسب و
نسب می شناختند، لیک به مقام و سمت چطور؟! یعنی به همان
جایگاهی که حضرت مجد(ص) به فرمان خدا برایشان تعیین فرموده
بود:

«ای مردم ، این مطلب را درباره او بدانید و بفهمید، و بدانید که
خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که
اطاعتش را واجب نموده است بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان
به نیکی، و بر روستایی و شهری، و بر عجمی و عربی، و بر آزاد و
بنده، و بر بزرگ و کوچک، و بر سفید و سیاه .
بر هر یکتا پرستی حکم او اجرا شونده و کلام او مورد عمل و امر او
نافذ است. هر کس با او مخالفت کند ملعون است، و هر کس تابع
او باشد و او را تصدیق نماید مورد رحمت الهی است. خداوند او را
و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند آمرزیده است.»
(خطابه ی غدیر)

و بی سبب نبود که حسین(ع) اینان را از دشمنی با خویش
هشدار داده و می فرمود:

«به خدا سوگند که اگر مرا بکشید، حجت خدا بر خود را کشته
اید، نه به خدا سوگند میان جابلقا و جابلسا، فرزند پیامبری که خدا
به او بر شما احتجاج کند جز من نیست.» (فرهنگ جامع سخنان
امام حسین(ع)/ص(۴۸۱)

آری پیامبر(ص) پیش از این در غدیر سفارش فرزندان خود را به
همگان نموده و فرموده بود:

«ای مردم! نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل
من از صلب امیرالمومنین علی است.» (خطابه ی غدیر)

و شکوه ی حسین(ع) در کربلا نیز از همین حق ناشناسی و
نامردمی بود که می فرمود:

«ای بدترین مردم! با ستم خود، به حرم رسول تجاوز کردید و از
سفارش پیامبر اکرم، مجدد(ص) در حق ما سرتافتید. آیا بهترین
خلق خدا سفارش ما را به شما نکرد؟!

آیا جدّ من برگزیده ی خدا، احمد(ص) نیست؟!

آیامادرم زهرا و پدرم علی(ع) - که در راستی و درستی بهترین

مردم بود- نیست؟!«(فرهنگ جامع سخنان امام

حسین(ع)/ص ۴۸۲)

اگر روزگاری در غدیر خم پیامبر(ص) شرط قبولی ایمان و هر عمل
صالحی را منوط به اقتدا به جانشینان خود نموده و زهار داده بود
که :

«ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود، پس
هرکس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من
و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند
عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در
آتش دائمی خواهند بود. عذاب از آنان تخفیف نمی یابد و به آنها
مهلت داده نمی شود.» (خطابه ی غدیر)

سال ها بعد فرزند او حسین(ع) در مقابل دژخیمانی از همین مردم
-که خود را مسلمان پنداشته و از صالحان و دین داران قوم به
حساب می آمدند- به خطابه ایستاده و فرمودند:

«نامه های شما به دستم رسید و فرستاده های شما (پی در
پی) درآمدند که شما با بیعت خود، مرا به دشمن نسپرد و رهایم
نمی کنید. اگر بر بیعت خود بمانید، به رشد(و کمال) خود می
رسید.

اکنون من حسین بن علی فرزند دخت رسول خدایم، خودم با شمایم و خاندانم با خاندان شما. من اسوه و الگویی برای شما هستم.

و اگر این کار را نکردید و پیمان شکسته، دست از بیعت خود برداشتید به جانم سوگند که از شما این رفتار تازه و ناشناخته نیست. شما قبلاً با پدر و برادر و پسر عمّ مسلم نیز چنین کردید و گول خورده کسی است که فریب شما را بخورد. شما سعادت خود را نشناختید و نصیب ایمانی خود را تباه ساختید و هرکس پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان شکسته است و خداوند نیز از شما بی نیاز خواهد بود.» (فرهنگ جامع سخنان امام

حسین(ع)/ص ۴۰۶)

به این ترتیب در کربلا هیچ یک از آن کوردلان مسلمان نما، پیام اسوه و الگوی خود، حسین(ع) را نپذیرفته و راه رشد و کمال را گردن نهادند، همچنان که فرمان آشکار فرستاده ی پروردگارشان را در غدیر خم نشنیده گرفته بودند. پیمان او را شکستند همانگونه که بیعت جدّش را زیر پا نهاده و به او خیانت کرده بودند. اینان حرمت پیامبر(ص) و حرمت فرزندان او را هتک نموده و خون پاکش را بر زمین ریختند و گمان کردند که با این ظلم عظیم و جنایت

نابخشودنی، پیروزند. آنان این آخرین اتمام حجت و هشدار رسول پروردگارشان را از یاد برده بودند که:

«ای مردم! نور از جانب خداوند عزّ و جلّ در من نهاده شده، و سپس در علی ابن ابی طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم که حقّ خداوند و هر حقّی که برای ما باشد می گیرد، چرا که خداوند عزوجل ما را بر کوتاهی کنندگان و بر معاندان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ظالمان و غاصبان از همه عالمیان حجّت قرار داده است...»

بدانید که آخرین امامان، مهدی قائم از ماست.

اوست غالب بر ادیان، انتقام گیرنده از ظالمین، اوست فاتح قلعه ها و منهدم کننده آنها، اوست غالب بر هر قبیله ای از اهل شرک و هدایت کننده آنان...» (خطابه ی غدیر)

زهی سعادت که این آخرین امام هدایت و حجّت به حقّ عالمیان در میان ماست. و بی تردید امروز در شرق و غرب عالم، فرزندان دختر پیامبری جز او، در میان ما نیست.

همان که حضورش آشکار، کلامش گویا، حجیت او کامل و بی
نقص و انوار هدایت وی تابناک تر از آفتاب است. و امروز در این بی
انتهای جهل و عصیان و گناه، مشعل فروزان، تنها اوست و بس.

زینهار که ما با او چه می کنیم؟!

بوستانهایی سرسبز و خرم با درختانی انبوه که پرندگان بر شاخسار آن نغمه سرائی می کنند و گل بوته های رنگارنگ هر گوشه ی آن روئیده و فضا آکنده از عطر گل ها و ریاحین است. جویبار زمزمه کنان از میان آن می گذرد و در آن دوردست ها، قصری زمردین چشم را به خود خیره می سازد....

دره ای ژرف و بی انتها و حفره ای سیاه که شعله های آتش از آن لهیب می کشد و صداهایی هراس انگیز از اعماق آن به گوش می رسد. موجوداتی غول آسا مدام گرزهای آتشین خود را بالا برده و فرود می آورند و همزمان با آن نعره های هولناک سر می دهند؛ در لابلاهای شعله ها پیکر سیاه و نیم سوخته ی انسان هایی که با غل و زنجیر، عده ای سرنگون و گروهی به مو آویخته شده اند. بخار بدبوی مشمئز کننده ای چون مه سیاه همه جا را در بر گرفته و جانوران، سوسک ها و حشرات عظیم الجثه و کریه المنظر که از میان بوته ها و درخچه های شعله ور عبور کرده و از روی بدن های زخم خورده که چرک و خون از آن بیرون زده می گذرند و هرز گاهی نیش و دندان خود را بر بدنی فرو برده و به سرعت در میان صخره های آتشین ناپدید می شوند و صدای ضجه و ناله با نهیب خشم آلود نگهبانان می آمیزد.

آیا به راستی دوست دارید در کدام یک از این دو جایگاه زندگی کنید: اولی که چشم انداز دلگشای بهشت برین است و یا آن دیگری که دورنمای مخوف دوزخ می باشد؟

در هر حال هر یک از این دو، حاصل و سرانجام پیروی از امامی است: امامان هدایت و امامان ضلالت.

امامان هدایت را پیشتر شناختیم و اما پیشوایان ضلالت را نیز پیامبر(ص) در غدیر خم معرفی فرموده است:

«به زودی امامت را بعد از من به عنوان پادشاهی و با ظلم و زور می گیرند. خداوند غاصبین و تعدّی کنندگان را لعنت کند. و در آن هنگام است که می ریزد برای شما آنکه باید بریزد و می فرستد بر شما شعله ای از آتش و مس گداخته و نمی توانید آن را از خود دفع کنید....»

ای مردم! بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می کنند و روز قیامت کمک نمی شوند. ای مردم! خداوند و من از آنان بیزار هستیم. ای مردم! آنان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پایین ترین درجه ی آتش اند و چه بد است جای متکبران. بدانید

که آنان «اصحاب صحیفه» هستند، پس هر یک از شما در صحیفه
ی خود نظر کند....

(فرازی از خطبه ی غدیر)

امام باقر(ع) فرمودند:

«روزی که آیه ی یوم ندعوا کل اناس بامامهم(اسرا/۷۱) نازل گردید،
مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! آیا شما امام همه ی مردم
نیستید؟ حضرت فرمود: من از جانب خداوند برای هدایت مردم
فرستاده شده ام لکن به زودی برای مردم امامانی از اهل بیتم
منصوب می شوند که در میان مردم امامت می کنند، لکن مردم
ایشان را تکذیب نموده و امامان کفر و ضلالت و پیروانشان به آن ها
ظلم می نمایند. پس هرکس از آن ها(امامان از اهل بیت) تبعیت
نماید و ایشان را تصدیق کند، از من است و با من است و به زودی
مرا ملاقات خواهدکرد. آگاه باشید هرکس به آن ها ظلم کند و
تکذیبشان نماید پس از من نیست و با من نیست و من از او
بیزارم.» (اصول کافی/ج ۱/ص ۳۱۳)

و نیز امام صادق(ع) فرمودند:

«در کتاب خداوند عز و جل پیشوایان بر دو دسته اند، خداوند می
فرماید: و جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا.

و آن‌ها را امامانی قرار دادیم که برای ما هدایت کنند نه برای مردم. اینان فرامین خدا را بر فرامین مردم مقدم می‌دارند و حکم خدا را به حکم خود ترجیح می‌دهند.

و نیز خداوند فرموده: و جعلناهم ائمة يدعون الى النار.

آن‌ها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌کنند و فرامین خود را بر فرامین خداوند تقدم می‌دارند و حکم خود را به حکم خداوند ترجیح می‌دهند و بنا بر هوی و هوس خود بر خلاف کتاب خدا رفتار می‌کنند.» (اصول کافی/ج ۱/ص ۳۱۴)

آری کربلا جولانگاه این امیران آتش بود. آنان که اسب‌های خود را در سقیفه زین کرده و عَلم‌های شوم عُصیان را بر دوش کشیده و رجز گویان تا کربلا تاخته بودند و اینک حسین(ع) این امام رشد و هدایت را به تنگنا کشانیده و به گمان خود آماده می‌شدند تا نور حق را برای همیشه با دهان‌های کثیف خود خاموش سازند، غافل از اینکه خداوند اراده فرموده که نور خود را به کمال درخشندگی طالع سازد، هرچند کافران را خوش نیاید.

آن روز یکی از این پیشوایان آتش -ابن زیاد- نامه ای برای امام حسین(ع) فرستاد که در آن نوشته بود:

«ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا منزل گرفته ای. یزید به من فرمان داده سر به بالین نهم و سیر نخورم تا تو را به خدا برسانم، مگر آنکه تسلیم حکم من و حکم یزید بن معاویه گردی.» (نفس المهموم/ص ۹۲)

همین ابن زیاد سردار سپاه ضلالت در کوفه، مردم را چنین با وعده های دروغین به آتش دعوت می کرد:

«ای مردم! شما خاندان ابوسفیان را آزموده اید و ایشان را آنگونه که می خواستید شناختید. این امیرالمومنین یزید است که خوش رفتار و نیکو روش بوده و با رعیت و زیر دستان خود احسان نموده و حقوق افراد را تمام و کمال می دهد و در دوران او راه ها امن گردیده است همانگونه که در دوران پدرش معاویه چنین گشته بود. بعد از او پسرش یزید نیز بندگان را گرامی می دارد و با مال خود آن ها را توانگر می سازد و مردم را احترام می کند. او به حقوق شما نیز صد در صد افزوده و به من امر کرده آن را به شما بپردازم و شما را به جنگ دشمنش حسین بفرستم. پس اکنون فرمانش را گوش داده و اطاعت کنید.»

ابن زیاد پس از سخنرانی از منبر فرود آمد و عطای وافر به مردم بخشید و آن ها را زیر پرچم ابن سعد به نبرد با حسین (ع) فرستاد.

(نفس المهموم/ص ۹۴)

و نوشته اند که خُر در کربلا خطاب به امام حسین(ع) گفت:
«ابن زیاد برای من نامه فرستاده و امر نموده به شما سخت گیری
نمایم و این فرستاده ی خود را مأمور به نظارت بر این کار کرده
است.»

یکی از اصحاب امام حسین(ع) به آن فرستاده خطاب نمود که:
«مادرت به عزایت بنشیند. این چه کار ناشایسته ایست که برای
انجام آن آمده ای؟»

آن فرستاده پاسخ داد:

«من از امام خود اطاعت کرده و بر بیعتم با او وفادار ماندم.»
صحابی امام حسین(ع) به او گفت:

«چگونه پروردگارت را عصیان کردی تا امامت را اطاعت کرده
باشی، آن هم در هلاکت و نابودی خود و رسیدن به ننگ و آتش
دوزخ؟! وه که چه امام بدی است امام تو. و خداوند درباره ی او
فرموده: وجعلناهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيامة لا
ينصرون(قصص/۴۱) و امام تو از این دست از امامان است.» (ارشاد
شیخ مفید/ج۲/ص۸۵)

و نیز آورده اند که آن روز امام حسین(ع) در مقابل لشکر حُر خطبه خوانده و امامان آتش را اینگونه توصیف فرمودند:

«هرکس سلطان جوری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خداوند را شکسته و با سنت او مخالفت می کند و در میان بندگان او به ناحق و زور عمل می کند لکن در مقابل آن سلطان نایستد و با رفتار و گفتار اعتراض نکند، بر خداوند لازم است که او را همنشین وی سازد. آگاه باشید که این زمامداران به فرمان شیطان چسبیده و فرمان خداوند رحمان را ره نموده اند و فساد را رواج داده و حدود الهی را کنار گذاشته اند و بیت المال را به خود اختصاص داده اند و نیز حرام خداوند را حلال و حلال خداوند را حرام نموده اند و من سزاوارترین تغییر دهنده هستم.» (نفس المهموم/ص ۸۲)

بی تردید کتاب کربلا پر از درس ها و آموزه هاست و تا قیامت می توان از آن آموخت و پند گرفت، لکن شاید برترین عبرت و اندرز کربلا این نکته باشد که آن روز مردمی بدقبال و نگون بخت در نزدیک ترین فاصله از امام هدایت ایستاده و انوار خورشید حیات بخش او را در کلام و گفتار و رفتار آسمانیش می دیدند و لمس می کردند، لکن هوی و هوس پلید و امیال دنیوی، ایشان را بر آن داشت تا به

سراغ امامان آتش رفته و زیر پرچم ننگین آنان با حجت خدا و امام
زمانشان -حسین بن علی(ع)- بستیزند و در حقیقت به نفس خود
ستم روا داشته و آتش دوزخ را جایگاه ابدی خود سازند.

امروز امامی از امامان هدایت -حضرت حجة بن الحسن
العسکری(عج)- در بین ماست که خورشید وجودش ساطع و انوار
هدایتش واضح می باشد. زینهار که با کوردلی و حق ناشناسی
دامنش را رها نکرده و به دام امامان آتش نیافتیم. باشد در آن
روزی که هرکس با امام خود در پیشگاه پروردگار حاضر می شود،
ما نیز سربلند و سرافراز از پی امام خویش روانه گشته و در
بهشت برین و سعادت ابدی با وی همنشین باشیم.

غرّش مهیب رعد و برق در آن فضای نیمه تاریک لرزه بر اندام ها افکنده و بارش سیل آسای باران زمین را به دریایی خروشان بدل ساخته بود. سطح آب از سقف خانه ها گذشته و روی آن، لاشه ی احشام و پرندگان و درختان شکسته، اسباب و اثاثیه ی منازل و اجساد بسیاری غوطه می خوردند. و همچنین پیکرهای نیمه جانی که برای نجات خود دست و پا می زدند.

در آن دوردست ها در دامنه ی کوه ها، زنان و مردانی زیر ضربات شلاق آسای باران، تقلّا می کردند و می کوشیدند خود را از صخره ها بالا کشیده و از غرقاب نجات دهند.

کشتی گول پیکر در حالی که با هجوم امواج به بالا و پایین پرتاب می شد و آب با فشار روی عرشه ی آن می ریخت، مسیر خویش را پیموده و پیش می رفت. از داخل کشتی نغمه ی حزن انگیز نیایش به گوش می رسید. زنان و مردان در کابین های خود نشسته و زیر لب دعا می خواندند تا با یاد خدا دل های خویش را آرامش بخشند.

در انتهای سالن صدای جانوران و همهمه ی پرندگان به هم می آمیخت. نوح زیرلب دعایی را زمزمه می کرد و در میان کشتی قدم زنان به یک یک کابین ها سرکشی می نمود. سپس به بالا رفته و

زیر باران، روی عرشه ایستاد و به سطح آب که هر لحظه بالاتر می آمد خیره شده و تلاش مذبحانه ی انسان هایی که برای نجات خویش می کوشیدند را نگریست. هجوم پی در پی امواج و چرخش اجساد در میان گرداب، فضایی دهشتناک ترسیم نموده بود. مردمی که تا همین دیروز در مقابل پیامبر خدا(ص) ایستاده و با کلماتی تند و تمسخر آلود، آیین و پروردگارش را مورد استهزاء قرار می دادند و او و پیروانش را سرزنش می کردند، همان هایی که دعوت توحیدی وی را با پرتاب سنگ و چوب پاسخ می گفتند، اکنون با نهایت ذلت و خواری در میان امواج خروشان خشم خداوند گرفتار آمده و صدای ناله و فریادشان حتی به گوش خودشان نیز نمی رسید.

نوح به دامنه ی کوه نگریست و در میان مردمی که زیر بارش باران می گریختند پسرش کنعان را بازشناخت، فرزند سرکشی که نصیحت های پدر کمترین اثر و پذیرشی در او نداشته و به دعوت وی ایمان نیاورده بود؛ اکنون در میان کافران و فاسقان از دامنه ی کوه بالا می رفت. نوح با اضطراب و نگرانی فریاد زد: کنعان! پسرم! بیا اینجا. سوار کشتی شو. بیا تا غرق نگشته ای به ما ملحق شو.

کنعان که صدای پدر را شناخه بود به سمت کشتی برگشت و با همه ی وجود فریاد زد: پدر! من با شما نخواهم آمد. اکنون از این کوه بالا رفته و در قله ی آن از غرق شدن در امان خواهم ماند.

نوح دوباره فریاد زد: نه! امروز برای کسی نجاتی نیست، مگر آنان که سوار بر این کشتی شده باشند. این حکم پروردگار است. می فهمی؟! فرمان خداوند!

نوح درمانده و مستأصل دست به آسمان برداشت و نالید:
پروردگارا! او را نجات ده که او از اهل من است.

صدای محکم و قاطع جبرئیل در فضا پیچید که: نه ای نوح! او از اهل تو نیست. او از ناصالحان است....

پس آنگاه موجی بلند میان او و فرزندش حائل گردید.

حالا دیگر همه ی زمین زیر آب ناپدید گشته بود و جز اجسادى که بر سطح آب غوطه می خوردند، هیچ موجودى باقى نمانده بود.
کشتى نوح اما سوار بر امواج خروشان ره می سپرد و به اراده ی متین الهی به سوى ساحل امن و امان پیش می رفت.

آن روز در کربلا نیز طوفان دیگری برپا بود. امواج جاهلیت پی در پی می رسید و املاح و بقایای ته نشین شده ی جهل و کفر را از اعماق سینه ها به بیرون می ریخت. شرک و نفاق، کینه های قدیمی، با زر و سیم و جلوه های دنیا پرستی هر لحظه مردم را به سوی پرتاب می کرد. اسطوره های کفر، اراده ی محو دین و طریقت کرده و کمر به نابودی اهل بیت عصمت(ع) بسته بودند. بنیان دین و ولایت، بر لبه ی پرتگاه نابودی قرار گرفته و زحمات چندین ساله ی پیامبر(ص) و یارانش می رفت که طعمه ی این گرداب هولناک گردد. دستی آسمانی لازم بود، کشتی نجاتی می بایست....

در آن فضای نیمه تاریک و جامعه ی طوفان زده، سفینه ی نجات اباعبدالله الحسین(ع) به حرکت درآمد و در مسیر خود مؤمنین بی شماری را بر کشتی نشانده و از غرقه شدن در طوفان جاهلیت کفر و جهل و نفاق نجات بخشید.

پیامبر(ص) فرمودند:

«انّ الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة.»

به راستی که سفینه ی نوح برای آنانی که دست تمسک به
دامان اهل بیت پیامبر(ص) می زنند، مثال زیبایی است.

رسول خدا(ص) فرمودند:

«مثل اهل بیتی فیکم، کسفینه نوح، من دخل فیها نجا و من تخلّف
عنها غرق.» (بخارج/۳۹/ص ۴۹)

همانا مثل اهل بیت من در میان شما، همچون سفینه ی نوح
است که هرکس داخل آن شد، نجات یافت و هرکس از آن روی
گرداند غرق گردید.

در ژرفای این تمثیل نکاتی ظریف نهفته است. از جمله اینکه:

- همانگونه که برای قوم طوفان زده و وامانده از کشتی عصر
نوح، هیچ گونه نجاتی وجود نداشت حتی در پناه بردن به
قلل رفیع و دست نیافتنی، در این مورد نیز پیامبر(ص) تأکید
و تصریح فرمودند که: هیچ کس از هلاکت و غرق در امان
نمی ماند، مگر به داخل گشتن و نشستن در کشتی اهل
بیت(ع).
- نکته ی دیگر اینکه لازمه ی وارد شدن به کشتی نوح، ایمان
آوردن و اهلیت بود. از امام صادق(ع) نقل گردیده: «خداوند
عز و جل به نوح فرمود که این پسر از «اهل» تو نیست،

چون با تو مخالف است و خداوند تنها هر کس که از پیروان

او بود را اهل وی می دانست.» (عیون الاخبار

الرضا(ع)/ج۲/باب۳۲/ح۳) در این مورد نیز تا زمانی که فرد

تسلیم آن خاندان و وارد این اهلیت نگشته باشد، حتی اگر

نسبتی به نزدیکی نسبت پسر نوح با او نیز داشته باشد،

باز نجات نخواهد یافت.

• نکته ی آخر اینکه هر قدر طوفان سنگین تر باشد، التزام به

کشتی نجات و چسبیدن به دستگیره ی آن ضرورت

بیشتری پیدا می کند، مخصوصا در عصر غیبت امام

زمان(عج) که شدت ابتلائات و درهم پیچیدگی گرفتاری ها و

مصائب به نهایت خود می رسد تا آنجا که پیشوای صادق -

جعفر بن محمد(ع) - می فرماید: «ای سرور من! غیبت تو

خواب از دیدگانم ربوده، خاطر من را پریشان ساخته و آرامش

دلم را از من سلب نموده است. سرور من! غیبت تو

مصیبتی جانکاه بر سراسر هستیم فرو ریخته که هرگز

آرامش نمی یابم. از دست دادن یاران یکی پس از دیگری،

جمع و گروه را درهم می ریزد. بلاها و سختی ها، رنج ها و

اندوه ها، آنچنان بر دلم سنگینی می کند که دیگر اشک

دیده و فریاد های سینه ام را احساس نمی کنم و هرچه بر

اشک دیده و فریاد سینه ام می نگرم، مصیبت شدیدتر و

جانکاه تری در نظرم مجسم می گردد که از مصائب قبلی
دشوارتر و شکننده تر است.

پس چون اصحاب علت این همه سوز و گداز را از وی جویا
گشتند فرمود:

وای بر شما! امروز صبح کتاب جفر را مطالعه می کردم و در
زندگی مولودی می اندیشیدم که از دیده ها غائب گشته و
غیبتش به طول می انجامد و عمرش طولانی می شود و
مؤمنین در آن زمان آزمایش سختی پس می دهند. آنان از
طول غیبتش دچار شک و تردید گشته و بیشتر آنان از دین
خود مرتد شده و رشته ی اسلام را که خداوند درباره اش
فرموده: «کل انسان أَلزمنه طایره فی عنقه» (اسراء/۱۳) از
گردن خود گشوده و به دور می افکنند. لذا از مطالعه ی
وضع آنان رشته ی افکارم گسست و کوه غم و اندوه بر
سرم فرو ریخت.» (بحار/ج ۵۱/ص ۲۱۹)

آری این طوفان را دست کم نباید گرفت. خطر جدی است و
سرمایه های اعتقادی ما در معرض غرق شدن. زینهار که از
کشتی نجات «مهدوی» باز نمانیم.

آورده اند که:

چون اباعبدالله الحسین(ع) به سرزمین نینوا رسید، پرسید: این زمین چه نام دارد؟!

گفتند: «کربلا»؛ و آن را «نینوا» -که اسم دهی است- نیز می خوانند.

در این هنگام امام(ع) گریست و فرمود: امّ سلمه به من خبر داد که جبرئیل نزد رسول خدا(ص) بود و تو در آغوش من گریه می کردی. پیامبر(ص) فرمود: پسر من را به من بده.

من تو را در آغوش او گذاشتم. رسول خدا تو را روی پای خود نشانید.

جبرئیل پرسید: آیا او را دوست داری؟! امت او را می کشند. اگر می خواهی، من خاکی را که بر آن کشته می شود به تو نشان می دهم.

پیامبر(ص) فرمود: آری.

جبرئیل بال های خود را بر کربلا گشود و آن سرزمین را به وی نشان داد.

پس چون حسین(ع) شنید که این زمین کربلاست، آن را بویید و فرمود: این همان سرزمینی است که جبرئیل به رسول خدا(ص) خبر داده که من در آن کشته می شوم. (ترجمه ی نفس المهموم/ ص ۹۱)

و نیز در بحار از محمد بن ابی طالب موسوی نقل گردیده:

چون ولید فرمان یزید را به حسین(ع) خبر داد، آن حضرت هر شب به قبر جدّش رسول خدا(ص) پناه برده و تا صبح مناجات نموده و می فرمود: بار خدایا! این قبر پیغمبر توست و من پسر دختر پیغمبرت، و تو می دانی به چه چیزی دچار شده ام.

پروردگارا! به راستی من دوست معروف و دشمن منکر هستم. یا ذوالجلال و الاکرام! از تو می خواهم به حق این قبر و کسی که در آن است، هرچه را که مورد پسند تو و پیامبرت می باشد برآیم پیش آوری.

پس شبی تا صبح گریست و سر بر قبر نهاده و به خواب رفت. رسول خدا(ص) را در خواب دید که در میان فوجی از فرشتگان به سویش می آمد. آن گاه حسین را به سینه چسبانیده و میان دو

چشمانش را بوسید و فرمود: حسینم! حبیب من! گویا می بینم که
به همین زودی در کربلا تشنه کام و سر بریده، به خون خود
آغشته می گردی و آنان تو را که تشنه ای، سیراب نمی کنند. با
این حال به شفاعت من امیدوارند. خداوند در قیامت شفاعت مرا
به آن ها نخواهد رساند.

حبیب من! ای حسین! پدر و مادر و برادرت نزد من آمده و مشتاق
دیدار تو هستند. بدان که تو در بهشت درجاتی داری که جز با
شهادت به آن نمی رسی.

در این هنگام حسین به فرستاده ی خدا نگرست و تمنا کرد: ای
جَدّ من! دوست ندارم به دنیا برگردم، مرا با خودت ببر.

رسول خدا(ص) فرمود: تو باید برگردی و شهید شوی و آن ثوابی را
که پروردگارت برای تو مقرر فرموده دریابی، زیرا با پدر و برادر و
عموی پدرت در قیامت در گروهی ویژه، وارد محشر شده و به
بهشت می روی.

پس چون صبح شد، حسین(ع) این خواب را برای خاندان خود
تعریف نموده و آماده ی سفر گردید. (نفس المهموم/ص ۲۸)

در خبر دیگر از امّ سلمه نقل گردیده:

آن گاه که شنیدم حسین(ع) قصد دارد از مدینه خارج شود، نزد او رفتم و گفتم: ای فرزندم! با رفتن به عراق مرا محزون مکن زیرا من از جدّت شنیدم که می فرمود: فرزندم در عراق و در سرزمینی که «کربلا» نام دارد کشته می شود.

حسین(ع) فرمود: مادر جان! به خدا، من خود به آن داناترم. من به ناچار کشته خواهم گشت. سوگند به خدا، من از روزی که کشته می شوم باخبرم و قاتل خود را نیز می شناسم و بقعه ای را که در آن دفن می شوم را می دانم و آن کسانی از خاندان و خویشان و شیعیانم که کشته خواهند شد را می شناسم و اکنون می خواهم قبر خود را به تو نشان دهم. سپس به سمت کربلا اشاره کرد و زمین پست گردید و امّ سلمه آرامگاه، قتلگاه، لشکرگاه و محل توقف آن حضرت را دید؛ لذا به سختی گریست و کار او را به خدا وا گذاشت.

حسین(ع) فرمود: ای مادرم! خداوند خواسته که مرا کشته ببیند و سرم به ظلم و عدوان بریده شود و خواسته که حرم و خاندان و زنانم اسیر شوند و کودکانم سر بریده و مظلوم، در بند و زنجیر گرفتار گردند و هرچه فریادرس طلبند، یآوری نیابند.

امّ سلمه گفت: جدّت به من تربت تو را داده و آن را در شیشه ای ریخته ام.

حسین(ع) فرمود: به خدا سوگند من کشته می شوم، حتی اگر به عراق بروم. آن گاه تربتی برگرفت و در شیشه ای ریخت و فرمود: این را در کنار شیشه ی جدم بگذار، هرگاه خون از آن جاری شد، بدان که من کشته شده ام.

(نفس المهموم/ ص ۳۰)

از جابر بن عبدالله انصاری روایت گردیده که گفت:

آن گاه که حسین(ع) تصمیم گرفت به عراق برود، من به حضورش رفته و گفتم: تو فرزند رسول خدا(ص) و یکی از دو سبط هستی. من نظری ندارم جز این که تو نیز مانند برادرت صلح کنی، زیرا او موفق و رشید بود.

امام فرمود: ای جابر! برادرم به دستور خداوند تعالی و رسول او(ص) عمل نمود و من نیز دستور خداوند و رسولش را عمل می نمایم. آیا می خواهی پیامبر(ص) و علی(ع) و برادرم حسن(ع) را برای شهادت و گواهی بخواهم؟!

در این هنگام حضرت نگاهی به آسمان افکند و ناگهان درهای آن گشوده شد و رسول خدا(ص) و علی(ع) و حسن(ع) و حمزه و جعفر و زید(ره) فرود آمدند تا به زمین رسیدند. من هراسان و ترسان شدم.

در این هنگام پیامبر(ص) به من فرمود: ای جابر! من برای این گزارش کار حسن(ع) را پیش از حسین(ع) برای تو نگفتم زیرا که تو مؤمن نخواهی بود مگر آن گاه که تسلیم امر ائمه بوده و اعتراض نکنی. آیا می خواهی جایگاه معاویه و پسرش حسین(ع) و جایگاه یزید -قاتل او- را ببینی؟!

عرض کردم: بلی یا رسول الله(ص).

پس حضرت پای بر زمین زدند و زمین شکافته گردید و زمین دیگری نمودار شد. به همین ترتیب تا هفت زمین و دریا و من زیر همه ی آن ها، دوزخ را دیدم. ولید بن مغیره و ابوجهل و معاویه و یزید در کنار شیاطین سرکش به زنجیر کشیده شده بودند و عذابشان از همه سخت تر بود.

سپس فرمود: اکنون سر بلند کن!

من به آسمان نگاه کرده و دیدم درهای آن گشوده شد. بهشت را دیدم و پیامبر(ص) همان طور که در میان همراهانش به آسمان می رفت ندا کرد: حسین جان! به من ملحق شو. و من دیدم که حسین(ع) با آن ها رفت تا وارد بهشت شدند. پیامبر(ص) دست حسین را گرفت و به من فرمود: ای جابر! فرزندم حسین در این جا با من خواهد بود. پس تسلیم امر او باش و به وی شک نکن تا مؤمن باشی.

از مطالعه ی روایات فوق در می یابیم که وجود مقدس اباعبدالله
الحسین(ع) به وضوح و روشنی از آینده ی خود، باخبر و مطلع
بودند و با این علم و آگاهی -که منشاء الهی داشته و از جانب
پروردگار به او عطا شده بود- به جزئی ترین و دقیق ترین نکات
اشراف داشتند. به عبارت دیگر امام از جانب خداوند دانای همه
چیز بودند.

اما باید توجه داشت که این علم و آگاهی چیزی از اختیار امام در
انجام امور نمی کاست و لذا آن بزرگوار با رضا و تسلیم و اطمینان
خاطری که به قضای الهی داشتند، مختارانه، قدم در مسیر کربلا
نهاده و منزل به منزل پیش رفتند.

آری! آن روز، سیلاب های جاهلی و سقیفه ای به «غدیر» هجوم
آورده و با امواج سهمناکش، یادگارها و نمادهای دین خدا را یکی
پس از دیگری منهدم و بنیان اسلام را در معرض چنان خطری قرار
می داد که جز با دفاعی آسمانی، به عظمت شهادت حسین بن
علی(ع) -این ناموس الهی- و اسارت خاندان و فرزندانش، مرتفع
نمی گشت. امتحان حسین(ع) آن روز به این ایثار جانانه، پیوند
خورده بود و او می بایست فرمان پروردگار -مبنی بر شهادت- را

پذیرفته و گردن می نهاد تا به بالاترین درجه ی کمال خویش که
خداوند وعده فرموده بود برسد:

«یا ایتها النفس المطمئنة إرجعی الی ربک راضیة مرضیة فأدخلی
فی عبادی وأدخلی جنتی.» (فجر/۲۷-۳۰)

پس این سردار سرافراز آل مجدد(ص) بعد از آن که به علم امامت، از
امر پروردگار خود آگاه گردید؛ زرهی از رضا به قضای الهی بر تن
نموده و سپر تسلیم به دست گرفته و شمشیر شهادت از نیام
برکشیده و جان برکف به میدان شتافت.

اینک مگر نه آنکه پرچم و لوای حسین(ع) امروز بر شانه های ستبر
فرزند برومندش مهدی(عج) استوار گردیده و میدانی به وسعت
غیبت پیش روی وی گسترده است؛ پس آیا چنین نیست که آن
حضرت نیز بسان جدّ بزرگوارش حسین بن علی(ع) از قضای الهی
با خبر بوده و به حکمت های پنهان و آشکار غیبت، علم و احاطه
دارد و هم او می داند که غیبت، امتحانی است که خداوند برای
وی و شیعیانش تدبیر فرموده و امروز نیز همچنان تکلیف بر امام و
مأموم، صبر است و رضا و تسلیم.

لیک اکنون ما چگونه این ایام را به پایان خواهیم برد؟!

آیا از یاران و اصحاب اباعبدالله الحسین(ع) درس خواهیم گرفت؟!

امام سجاد(ع) فرمودند: پدرم در آن شبی که فردایش به شهادت رسید، یاران خود را صدا کرده و فرمودند: اکنون شب است، آن را مرکب راهوار خود کنید؛ این قوم آهنگ من را دارند و چنان چه من را بکشند به شما کاری ندارند. آن ها گفتند: چنین نخواهیم کرد، پس برجای مانده و امام را تنها نگذاشتند.

آن حضرت فرمود: فردا همه ی شما کشته خواهید شد و حتی یکی از شما جان سالم به در نخواهد برد.

آن ها گفتند: حمد و سپاس خدایی را که ما را به شهادت با تو شرافت بخشید.

امام(ع) برای ایشان دعا کردند و فرمودند: اینک سربردارید و بنگرید. پس جای خود را در بهشت دیدند و منزل های خویش را مشاهده نمودند. بعد از آن هریک با سینه و چهره جلوی شمشیر می شتافتند تا زودتر به منزل خود در بهشت برسند. **(نفس المهموم:**

۱۰۲)

آن شب امام حسین(ع) به «قدرت و اعجاز الهی»، پرده از دیدگان یاران خود برداشته و جایگاه ابدی ایشان را در آخرت نشان دادند. البته این نخستین باری نبود که آن بزرگوار از قدرت ولایتی خویش

استفاده می نمودند، بلکه آن حضرت در طول زندگی با فضیلت خویش به ویژه در مسیر کربلا به دفعات این چنین قدرت نمایی نموده بودند.

امام صادق(ع) نمونه ی دیگری از کرامات ایشان را شرح داده اند: در کربلا امام حسین(ع) برای اصحاب خویش چشمه ی آبی ظاهر کرده و به ایشان فرمودند: از این آب بنوشید و غسل کنید و لباس های خود را بشوید که کفن شما باشد، زیرا این آخرین آبی است که می خورید...» (فضائل امام حسن و امام حسین(ع)/ص ۱۲۵)

این فضائل و کرامات که حاکی از پیوند و اتصال مستمر و دائمی امام با منبع لایزال الهی و پشتیبانی پروردگار از وی باشد، حتی بعد از شهادت نیز به کرات از آن امام همام مشاهده گشته است.

یکی از این معجزات سخن گفتن و قرآن تلاوت نمودن «سر امام» بر فراز نیزه است که افراد بسیاری آن را نقل نموده اند:

از این وکیده روایت گردیده که : من سر بریده ی امام حسین(ع) را بر نیزه دیدم که سوره ی کهف را تلاوت می فرمود. حیرت زده از خود پرسیدم: سر بریده چگونه می تواند سخن بگوید؟!

آن سر به من فرمود: ای ابن وکیده! آیا نمی دانی ما ائمه زنده هستیم و نزد پروردگار خود روزی داده می شویم؟!

من که تعجبم بیشتر شده بود، تصمیم گرفتم سر مبارک را از روی نیزه ی آن کافران بربایم. این بار شنیدم که فرمود:

ای ابن وکیده! این کار تو نیست؛ اینکه خونم را ریختند نزد خداوند متعال عظیم تر از گرداندن سر من در کوی و برزن هاست. پس ایشان را به حال خود واگذار.

(فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع): ۵۸۸)

و نیز ضمن حکایتی طولانی نقل گردیده:

«هنگامی که کافران سر مقدّس امام حسین(ع) را از بیابان عبور می دادند به دیری رسیدند. راهب آن دیر از دور آنان را نگریسته و مشاهده نمود که نوری از سر تا آسمان تلالوء یافته بود. راهب از بالای بام آنان را مورد خطاب قرار داد و پرسید: شما کیستید؟!

گفتند: از یاران ابن زیاد.

پرسید: این سر کیست؟!

گفتند: سر حسین بن علی بن ابی طالب، پسر دختر رسول خدا!

راهب پرسید: یعنی پیامبر شما؟!

گفتند: آری!

راهب گفت: شما بد مردمی هستید. چرا که اگر مسیح(ع) فرزندی داشت ما او را به روی چشم خود جای می دادیم. سپس پولی را که همراه داشت به آنان داد و سر مبارک امام را به امانت گرفت و برد و آن را شست و معطر نمود. سپس سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا! به این سر فرمان ده که با من سخن بگوید.

سر مطهر فرمود: راهب چه می خواهی؟!

عرض کرد: تو کیستی؟!

فرمود: منم فرزند مجد مصطفی(ص). منم فرزند علی مرتضی. منم فرزند فاطمه ی زهرا(س). منم کشته ی دشت کربلا. منم مظلوم. منم عطشان.

راهب صورت بر صورت او نهاد و گفت: صورت از صورتت بردارم تا وعده دهی در قیامت شفیعم خواهی بود.

فرمود: به آیین جدّم مجد(ص) درآی.

راهب شهادتین گفت و اسلام آورد و آن سر مبارک شفاعتش را پذیرفت.

حاملان نیزه تصمیم گرفتند تا اشرفی هایی که از راهب گرفته بودند را میان خود تقسیم کنند. دیدند که آن پول ها سفال شده و بر هر قطعه ی آن نوشته:

خداوند از آنچه که ظالمان انجام می دهند غافل نمی باشد و نیز به زودی کسانی که ظلم کردند خواهند دانست که چه سرانجامی انتظارشان را می کشد.» (نفس المهموم: ۲۰۲)

حال سوال این است که اگر امام حسین(ع) از قدرت و تأییدات الهی برخوردار بوده، چرا برای حفظ جان خویش و خاندانش از آن بهره نجست؟! چرا در کربلا کشته شد و چرا خاندانش به اسارت گرفته شدند؟!

پاسخ این است که اگرچه امام مؤید به این قدرت الهی است لکن همانطور که دیدیم تنها زمانی از آن بهره می گیرد که قصد اثبات امامت و اتمام حجت بر مردم را داشته باشد و در سایر این مواقع به طریق عادی و معمول و همچون مردم دیگر به اداره ی امور خویش می پردازد. چراکه خداوند بنا ندارد که مردمان را به جبر و بدون اختیار ایشان به دین الهی هدایت نماید بلکه به آن ها اراده و اختیار بخشیده تا با تعقل و تفکر در آیات و نشانه ها، به حقیقت پی برده و در مقابل حجت های الهی سر تسلیم فرود آورند.

امروز امام عصر و مولای ما حضرت مهدی(عج) نیز به عنوان آخرین یادگار این خاندان، از همین قدرت هاو تأییدات الهی برخوردار می باشند، با این وصف در روایات چنین می خوانیم:

امام صادق(ع):

«برای قائم ما، پیش از آن که قیام کند غیبتی هست، زیرا برای او ترس از کشته شدن می باشد.» (غیبت طوسی: ۱۷۷)

اکنون سؤال اینست که امامی که از ترس جان خویش پنهان

گشته، چگونه می تواند منجی عالم بشریت باشد؟!

همانگونه که دیدیم امام زمان(عج) نیز همانند جدّ بزرگوار خویش، حجّت خداوند بوده و خواستی جز خواست پروردگار و رضایی جز رضای او ندارد و از آنجایی که آخرین وصی و ذخیره ی الهی برای روز موعود -که در آن دین حق ظفر یافته و بر سراسر گیتی چیره می گردد- در نظر گرفته شده، لذا حفظ جان ایشان واجب گردیده و همان گونه که در آن روز خواست الهی این بود که امام حسین(ع) در مقابل یزید بایستد، امروز مصلحت الهی ایجاب می کند که حضرت حجّت(عج) از جان خویش به عنوان آخرین ذخیره ی الهی محافظت نماید.

از طرف دیگر آن بزرگوار نیز همچون جدّ گرانقدرشان -
سیدالشهداء(ع)- بنا ندارند از قدرت های ماوراء طبیعی برای
رسیدن به این هدف بهره گیری نمایند لذا به فرمان الهی از نظرها
غایب گشته اند یعنی در میان مردم به صورت ناشناس و پنهانی
زندگی می کنند تا به هنگام ظهور و رسیدن وعده ی الهی، بیعت
هیچ طاغی عصیان گری بر گردنشان نباشد.

همچنین سرّ دیگری در این حقیقت نهفته است و آن این که مردم
عصر غیبت نیز هم چون مردم زمان امام حسین(ع) در مقابل
عملکرد امام زمانشان مورد سوال و امتحان قرار می گیرند و
فرصت و مجالی در پیش رویشان قرار داده می شود تا به یک
پرسش پاسخ گویند:

آیا به فعل و عملکرد امام زمان خود راضی و تسلیم بوده و به آن
چه او تعیین و تکلیف فرموده گردن می نهید یا آن که به او پشت
کرده و از همراهیش سر باز می زنید؟